

کتابخانه
زمان

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
۱۶۱۲	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی "فهرست شده"
-------------------------------	-----------------

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۶۱۲	

ن-۱۱۰۲۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۱۶

کتاب بکوبه

مؤلف محمد طاهر بنان بکوبه

۱۳۱۶

شماره قصه

موضوع و تاریخ و نام نویسنده



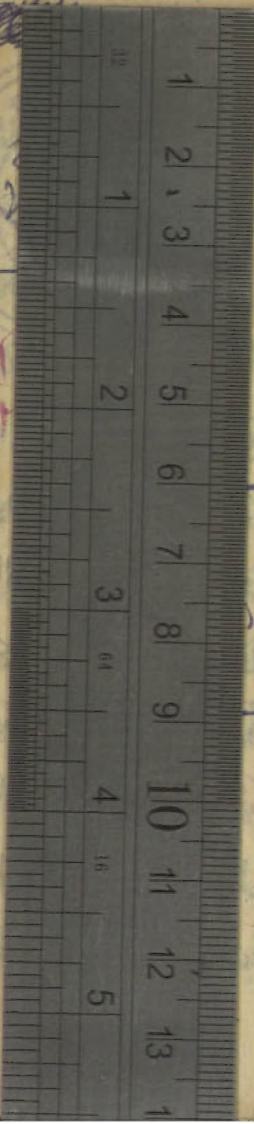
۲۱۶۱

۶۶۱۱

شماره ثبت کتاب

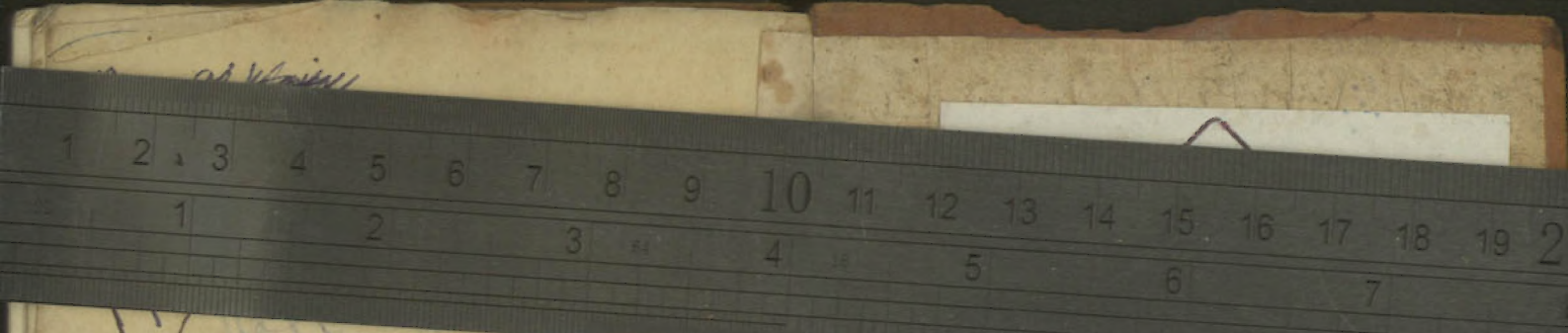
۸۷۴۶۵

۸ - ۵۱



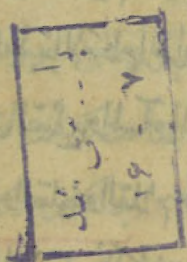
۹۴۵۱

۹۴۵۱



۹۴

۲۴/۲/۳۵



۱۰۲۶

کتابخانه مجلس شورای

کتاب: نجوم

مؤلف: محمد طاهر میرزا نیکان بیهیزی

شماره ثبت کتاب: ۸۷۲۶۵

۱۶۱۲

۱۱۰۲۶



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا مطيعاً لأحكام القرآن و
قارباً لأبائنا ووقفنا في الصباح والمساء بالتدبر
في حكماته ومنشأ بهاته والصلوة والسلام على
سيدنا ونبينا محمد صلى الله عليه وآله كاشف معضلات
وعلى آله الطيبين الطاهرين **اتابع** يقول اقل
خلق الله في طاعته وارجوه بنيل مغفرته ابن
حاجي محمد طاهر محمد زمان تبریزی فطر بخاهش

والدعوت

والطاعت بفرمایش یکی از صاحبان صادقات
وخذ ومان لازم الاطاعت چند کلمه از علم تجوید
کلام ربانی که دانش آن بر کافه اهل ایمان لازم
است که بعبادت واضح بفهم در آورده که مبتدیان
شیر و قشعی را اند که حاصل شود و باعث
تحصیل دعای خیر و موجب رستگاری این
بی بضاعت گردد و با الله التوفیق و علیه لعن
فصل بدانکه عمده ارکان دین نماز است چنانچه
وارد شده است که الصلوة عمود الدین ان
قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها
نار درست نیست مگر بحد چنانچه وارد شده است
لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقرائت فاتحة الکتاب

درست نمیشود مکتوبی مثل چنانچه نفران است
 که در ذیل القرآن توتیل و معنی توتیل موافق
 روایات که از امام المشرق والمغرب امیر مؤمنان
 علیه صلوات الله الملك المئان رسیده است
 اینست که الترتیل هو حفظ الوقوف و تجويد
 الحروف و معنی بیان تجويد اداء حق حروف است
 و اداء حق حروف عبارت از ادا نمودن حروف است
 از مخارج با صفات آن و جمعی اداء حق حروف را
 بشان زده چهره معنی کرده اند **اول** ادا نمودن
 حروف را از مخارج **دویم** صفات همزه حروف را
 بان حروف دادن **سبتم** کامل حروف را ادا کردن
چهارم مراعات اعراب کردن **پنجم** مراعات

تذکره

نشدید کردن **ششم** مراعات ادغام صغیر
 کردن **هفتم** مراعات وقف کردن **هشتم** مراعات
 وصل کردن **نهم** مراعات نظم کردن **دهم** مراعات
 مد متصل کردن **یازدهم** مراعات منقول کردن که
 از فرانت مبعده باشد **دوازدهم** مراعات صوت الاث
 کردن **سیزدهم** مراعات ترتیب کردن **چهاردهم**
 مراعات بنفش خود شنوا پندن **پانزدهم** بعرب
 خواندن **شانزدهم** در غار واجبی از حفظ خواندن
 پس فاری را ناچار است از شناختن حروف
 و مخارج و صفات چنانچه ذکر میشود بعون الله
 تعالی **بیا آنکه** اکثر اشخاص را ندانند اینست و در است
 و بعضی را نیست و هشت و دوازده و صورت

منقسم بچهار قسم میشود **اول** شنا و آن چهار
 دندان پیش است دو از پر و دو از بالا **دویم**
 رباعیات و آن نیز چهار است از هر جانب دو
 یکی از پر و یکی از بالا که احاطه کرده است **ثانی**
سیم انبواب که بفارسی ترانش گویند و آن نیز
 چهار است از هر جانب دو یکی از پر و یکی از بالا
 که احاطه کرده اند رباعیات را **چهارم** اضراس
 و آن بیست عددند پاشان زده عدد در صورت
اول منقسم بسده قسم میشود **اول** ضوا حاک
 و آن نیز چهار است از هر جانب دو یکی از پر
 و یکی از بالا **دویم** طواحن و آن دوازده است
 از هر جانب شش سه از پر و سه از بالا **سیم**

نواجز

نواجز اگر باشد و آن نیز چهار است از هر
 جانب دو یکی از پر و یکی از بالا و در عدد خنجر
 اختلاف بسیار است و قول اقوی قول خلیل
 ابن احمد نحوی است و آن هفده است **اول**
 خرج حمزه و هما است از آخر حلق **دویم** خرج
 عین و حاء است از وسط حلق **سیم** خرج فین
 و خاء است از اول حلق و این حروف را حروف
 حلق گویند **چهارم** خرج فاف است از غلصه
 که طرف حلقی از لہات است **پنجم** خرج کاف است
 از عکده که طرف دهنی از لہات است و لہات
 گوشت پیاده است که از بالا بجانب حلق و زبان
 است و این دو حروف را لہوی گویند **ششم**

مخرج حروف مد است که عبارت از الف ساکن
ما قبل مفتوح و و او ساکن ما قبل مضموم و واء
ساکن ما قبل مکسور مثل ا و و فی از فضای همین
و این حروف را جوفی و هوایی گویند **هفتم** مخرج
جیم و شین و واء غیر مد است از وسط لسان
باجازی آن از کام بالا و این حروف را بشری
گویند **هشتم** مخرج صاد است از حلقه که کنار
زبان است باجازی آن از شکم دندانهای اضراس
بالا خواه از طرف چپ و خواه از طرف راست و
این حروف را حافی و ضری خوانند **نهم** مخرج
لام است از حلقه داس لسان باجازی آن از لثه
دندانهای ایناب و در با عبات **دهم** مخرج فون است

از فم

از حلقه مسطوره از لثه دندانهای در با عبات
و شایا **یازدهم** مخرج راء است از پشت سر
زبان باله بن دندانهای شایای بالا و این سه
حرف را لثوی خوانند **دوازدهم** مخرج ناء و
ذال و طاء است از سر زبان که از ذللی گویند
با نطق و این حروف را ذللی و نطقی گویند **سیزدهم**
مخرج ظاء و ثاء و ذال است از سر زبان با سر
دندانهای شایای بالا بچپتی که سر زبان فلک
از همان بیرون می آید و این حروف را ذللی گویند
چهاردهم مخرج فاء و سین و صاد است از اصله
که عبارت از تیزی و شندی سر زبان است
بافزجه مشروطه که عبارت از کشادگی فم این

سر زبان است باشکم دندانهای ثنا باشد
 و این حروف را اسلی خوانند **پانزدهم** حنج
 فاء است از سر دندانهای ثنا بای بالا باشکم لب
 پائین **شانزدهم** حنج بای و واو و میم است اما
 با از نو لب و میم از خشکی لب و واو از زبان دو
 بنوعی که لبها غنچه شود اما ملک مقبوض نشود **هفدهم**
 حنج میم و نون غنوی است از خیشوم که عبارت
 از خیشوم سوراخهای بینی باشد و غنه اوازی
 گویند که بعد از انضمام شفتین نفس براه بینی افتد
فصل چونکه دانستی خارج را هرگاه خواسته
 باشی که بدانی آن حرف از حنج ادا میشود یا نه
 آن حرف را ساکن کرده همزه مفتوحه بر سر آن درآور
 تلیم

تکلم غائی نامعین شود **بدانکه** دو شماره حروف
 زحی در میان علما خلاف است اهل علم را بیست
 و هشت حرف است و الف و از حروف شمرده اند
 الف و همزه را یکی میدانند و از این راه است که
 عددی از برای الف وضع نکرده اند و اهل عربیت
 الف و از حروف شمرده اند بنا بر این بیست و نه
 میدانند چون الف همیشه ساکن است و ابتدای
 بساکن محال است بنا بر این الف را از جهت سبب
 وسطی بالام منضم کرده تکلم نمایند **فصل** در بیان
 صفات حروف و صفات حروف بدو نوع است
 ذاتی و صفاتی اما ذاتی ده صفت است هر پنج
 ضد پنج دیگر چنانچه ذکر میشود بعون الله تعالی

اول انطباق که ضد انتفاع است و حروف
 منطبقه چهار است **ص ض ط ظ** و این حروف را منطبقه
 بجهت آن گویند که در وقت تکلم بانها زبان برابر
 کام بالا را میپوشاند و باقی حروف را منفصله بدان
 جهت گویند که زبان فتح و کشایش بهم رساند **دویم**
 استعلا و استغلا است و حروف استعلا هفت
 است **خ ص ض ط ظ غ ف** و این حروف را مستغله
 بدان جهت گویند که در وقت تکلم بانها زبان میل
 بلندی نماید بنوعی که حرف بنفخیم ادا میشود
 و باقی حروف را مستغله بدان جهت گویند که در وقت
 تکلم بانها زبان میل بیستی نماید بنوعی که حرف
 برزقی ادا میشود **سبیم** هس وجهه است و حروف

ص ض ط ظ

خ ص ض ط ظ غ ف

تفویض

مجهوسه ده است **ث ش خ** و این حروف را مجهوسه
 و این حروف را مجهوسه بدان جهت گویند که در وقت
 تکلم بانها اواز فریاد کننده میشود که جوهر صوت
 معلوم نمیشود و در جوهر صوت بلند میشود
 رخوه و شده است و این بوسه نوع است **رخوه**
 و شده و بین **الرخوه** و شده و حروف شده
 هشت است **ا ب ج د ت ط ق ک** و این
 حروف را شده بجهت آن گویند که در وقت تکلم بانها
 بجهت سخی که در ذات آنهاست در تخرج بستگی نماند
 بهم رسد بچسبندگی که جوهر غنی باید و حروف بین
الرخوه و **الشدّه** پنج است **و ع ل ر ن** و این
 حروف را بین **الرخوه** و **الشدّه** بجهت آن گویند که

نمخته شخص
سکت

ا ب ج د ت ط ق ک

و ع ل ر ن

در وقت تکلم بانها جویان یافته بعد منعقد کرد
و باقی حروف را در خود بجهت آن گویند که در خارج
بسته نشده جویان ی باید **پنجیم** مد لفظ و مصمته
و حروف مد لفظ شش است **ب و ف م ن ل و ا و**
حروف مد لفظ بجهت آن گویند که در وقت تکلم بانها
بسببکی از او میشود و باقی حروف و مصمته بدانجهت
گویند که در وقت تکلم بانها منع و سنگینی بهم
و وجه دیگر آنکه صیغه خاص و رباعی که همه آن
حروف مصمته باشد یافت نشده مگر در چهار
موضع مسجد که علم است از برای در و عطر
و آگهی و هدیه که هر یک علمند از برای مردی
و این چهار لغت را با سق قضا ی عی یافته اند که

نیز

معربند **فصل** در بیان صفات غارضی و صفات
غارضی چهارده اند و اینها را غارضی بجهت آن
گویند که صد ندارند و در وقت ساکن بودن
حروف اینها را بیشتر حرکات باید کرد **اول**
فلقله که معنی جنبش است **دویم** ضغظه که معنی
فشادش است مختص اند باین پنج حروف **ب ج**
د ل ط ف زیرا که در هنگام سکون بجهت شده
و وجه که در فوات دارند بسببکی نام در خارج
بهم میرسد باین سبب ماهیت حروف معلوم
نمیشود پس محتاج میشوند بفلقله و ضغظه تا
ماهیت ایشان معلوم شود و همین را بجهت آنکه
گاهی تسهیل و گاهی ابدال میشود از این صفت خارج

فصل

کرده اند لکن در سکون همزه **سیم** نیزه که معنی
 نندی و نیزی است عارض همزه میشود که
 اگر این صفت نداشته باشد تشدید میشود
 بتخلیل هرود **چهارم** خفاست که عارض میشود
 حروف مد و هاء را بسبب سستی که در ذوات آنها
 باید این صفت را صلب کرد از حروف مد بدان
 يك الف و از هاء هاشاشت و هاشاشت در لغت
 بمعنی سبک شدن و نرم شدن است **پنجم** نکره
 که مختص است براء و اء و بالجهه آن مکرره گویند
 که بغلطی که در ذوات دارد گویند و مرتبه گفته
 شد نوازان سلب باید کرد خصوصاً در وقتی که
 مشدد باشد زایل باید کرد که اساس نشدند برهم

۹
 نخورد و بکوش مستمع سه و چهار داء نرسد
ششم بجه که معنی کرفتنی او از است مختص
 است بجاء حقی که اگر این صفت نداشته باشد
 باشد اصبا از اغانی باید **هفتم** نغسه که معنی
 و مش است مختص است بشاء مثلث **هشتم**
 نغره که معنی آما س است مختص است بفاء بسبب
 آنکه در تلفظ بقاء آما س بلب زیرین بهر رسد
نهم خرخره مختص است بجاء بسبب آنکه در
 تلفظ بجاء خراش در کلو بهم پرسد **دهم**
 صفر که معنی شوت زدن است مختص است
 بزاء معجم و سین و ضاد **یازدهم** نفسی که معنی
 پراکندگی است مختص بشین است و بعضی

میم و فاء و راء و اگر مجتمع در کلمه مشرف است
 بر این زیاد کرده اند **دوازدهم** استطاله است
 که بمعنی رازی و سر کشی است مختص بفنادر است
سیزدهم غنة که عارض فون ساکن و تنوین و میم
 ساکن و فون مشدد میشود **چهاردهم** اضلال
 است که بمعنی تغیر و تبدل است که مختص
 بحروف مد و همزه است که در آنها بهم میرسد
فصل چونکه دانستی صفات ذاتی و عارضی
 حروف را پس باید دانستی که بعضی از حروف را
 فرعی است که قرائت بانها درست است مانند
 همزه بین بین در سهیل که چنانکه همزه و الف
 و همزه و و او و همزه و یا و است مثال هَ أَنْتَ

و اولی

و اولی و أَشْتَا و الف مما له که فرع است از
 الف منصبه و مفتحة که فرع است از مرققه و صا
 مشتمه براء که فرع است از ضاد و زاء خالصه
 و لام مفتحة که فرع است از لام مرققه و راء مرققه
 که فرع است از راء مفتحة و دحالی که ماقبل مکسور
 نباشد و بعضی از فضلا که مایلند بر اینکه دانستن
 خارج و صفات مجزیه و ملات و اجیه کافی است
 و تحصیل سایر محسنات لازم نیست غافلند
 از این معنی که در اکثر کلمات و اعراب ایشان تحریف
 بهم رسیده چنانکه از اصحاب معاصر و اهل علوم
 استماع میشود که در تلفظ ابان کسره همزه را
 و در لام اول لیلۃ القدر فخر را بنویسند ادا کنند

که کو با نه کسر است و نه فخر و باء مشدده را بنویسند
 ادا کنند که کو با کاف فارسی است و راء مفتوح
 و مضموم را بنویسند که از واو و باء مغلظه
 مرکب است و ضالین را بنویسند که ادا کنند که بعد از
 مد همزه زاید استماع میشود و موقوف علیه
 که مرسوم بیاء است بنویسند و وقف کنند که هاء
 سکت بهم میرسد مثل فسوی و عری که فسوی
و عریه میشود و با آنکه همزه را از آخر ساء
و جاء و شاء و امثال اینها می اندازند و در بعضی
 کلمات تکیه کنند که و غرض از تکیه گذشتن
 حرکت است از حد خود و گذشتن حرکت از
 حد خود استماع خواهد و اشباع مستلزم زیادت

و بعد

و مبطل نماز است و هم چنین در خارج و صفات
 حروف هرگاه خللی بهم رسد شک نیست که سخن
 نخواهد بود مانند آنکه ذال را از حرج زاء و
 ثاء را از حرج سین و فاف را از حرج غین و
 ضاد را از حرج طاء و برعکس و اگر در و تکریر
 در راء و ثخیم در حروف مستغلبه و ترفیق در
 حروف مستغلبه نمودن و حروف مستغلبه که
 مجاور حروف مستغلبه و راء باشد نظر باینکه
 هر قوی ضعیف را تابع خود میکند پس حروف
 مستغلبه را تابع حروف مستغلبه ساختن مثل
مَحْضَةٍ وَ نَضْرَةٍ وَ بَطْشَةٍ وَ عَظْمًا وَ بَعْظًا وَ حَقٍّ
و عَرِیمٍ وَ عَن طَبَقٍ پس ناری را لا بد است از

منوجه شدن که اگر فاری منوجه این مذکور
 نشود البته سخن خواهد بود بنا بر حدیث نبوی
صلى الله عليه وآله من قرء القرآن كُنَّا فُكَّائًا
قُلُوبَ النَّاسِ در این صورت بنا بر این بر هر بالغ
 و عاقل لازم است که بقدر امکان سعی در تحصیل
 این نماید که بمقتضای آیه وافی هدایه و ترتیل
القرآن ترتیلاً معائب و معاقب بنوده باشد
فصل در بیان استعاذه و سبله بدانکه بعضی
 از علماء نظر بظاهر آیه وافی هدایه قازا قرأت
القرآن قاسمٌ بآله من الشیطان الرجیم
 از صیغه امر نائل بوجوب استعاذه شده اند
 اما اکثر فقهاء و همه فراء سنت میدانند و محققین
 گفته اند

گفته اند که استعاذه بمنزله صابون است
 چنانچه صابون چون را از بدن و چاه پاک میکند
 استعاذه نیز ذهن را از الایس سخنان لغوی پاک
 میکند و لایق بکلام الهی میسازد و هر چند صیغه
 استعاذه بسیار وارد است لکن أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از همه مشهور تر است و در قرآن
 نایع قرآن است در جه و اخفات و در غار جه
 و اخفات به سنت است که اهل سنت بخوانند و این
 اقوی است و بعضی در آن فایده اند که در خدمت
 اسناد بجه نعم و تعلیم بلند بخوانند و در قرآن
 قرآن و غار اهل سنت بخوانند و این اقوی است
 و در جزوه از سوره بودن بسم الله در میان علما

خلافت از مخالفین مالکی و بعضی از علمای
حنفی بسم الله را از قرآن مبداء نهند و اکثری از علمای
عامة از قرآن مبداء نهند و قول ایشان اینست که در
اول قرآن ضرورت است و در مبداء ای بوقی سوره
از باب ابواب و فضول است اما اعتقاد علمای
امامیه رضوان الله علیهم اینست که در مبداء ای
هر سوره غیر از سوره ثوبه جزء آن سوره است
و بدینجهت هرگاه در نماز بعد از حمد تعیین سوره
نکرده بسمله بگوید بعد از آنکه سوره را تعیین
نماید واجبست که بسم الله دیگر گفته شود و
شروع بسوره نماید و اگر اکتفا بآن بسمله که بعد از
حمد و سوره را تعیین نکرده بود نماید بک آیه

الله

۱۲
از سوره معینة نزل کرده باشد مکروه است
بکسوره معینة کرده باشد که در این صورت
اعادة بسمله ضرورت نیست و گفتن بسمله در ابتدا
هر سوره قرآن خلافی ندارد و اکثری از قرآن خوانش
ایشان بآن نموده اند بجز از سوره ثوبه و در
آیه های آن نیز ضرورت نیست و در سر خوب
و جزو که شروع میکند اگر آن کلام مصدر باشد
جلاله است چه مظهر و چه مضمّن گفتن بسم الله
اولی است و اگر مصدر باشد شیطان است
چه مظهر و چه مضمّن گفتن بسم الله اولی است
و اگر مصدر بهیچ یک از اینها نباشد فارغ است
در گفتن و در نگفتن آن و در گفتن استعاذه

بابتسمله در اول سوره بچه روجه است **اول**
 استعاده بابتسمله و وصل بسمله با اول سوره **دویم**
 قطع استعاده از بسمله و قطع بسمله از اول سوره
سبتم قطع استعاده از بسمله و وصل بسمله با اول
 سوره **چهارم** وصل استعاده به بسمله و قطع
 بسمله از اول سوره و این ممنوع است و هم چنین
 حکم بیان سوره بن و مستحب است وصل بسمله
 با اول ده سوره سوره فاتحه و انعام و كهف و سبأ
 و فاطر و انبیا و قمر و الرحمن و الحاقه و الفارعه
 و مستحب است قطع بسمله با اول نه سوره سوره
 محمد صلی الله علیه و آله و فیمه و عیس و طه
 و یس و لم یکن و تکوین و هجره و لیل **فصل** بدانکه

احکام

احکام هاء کناه که عبارت از ضمیر مفرد مذکر
 است بر چهار قسم است **اول** ماقبل و مابعد
 هر دو ساکن مثال اَوْ بِآيَاتِهِ الْمَوْتِ **دویم**
 ماقبل متحرک و مابعد ساکن مثال لَهُ الْمُلْكُ
 و این دو قسم هیچ یک از فراء واصله نیست **سبتم**
 ماقبل ساکن و مابعد متحرک مثال فِيهِ هَذَا
 در این قسم این کثیر واصله نیست **چهارم** ماقبل
 و مابعد هر دو متحرک مثال لَهُ اَنْ وَبِهِ الْاَرْدَانِ
 قسم هم فراء واصله است یعنی اگر وقف نکند
 با شیان میخوانند چنانچه در لَهُ اَوْ سَاكِنٌ وَدِيْرُهُ
 باء ساکن نولد کند و هم چنین است هاء هذیه
 از برای ضمیر مفرد مؤنث و در بعضی موضع در

است

میان قراء اشباع و سکون او خلافت است آنچه
 تعلق بعاصم و راویان او دارد اشاره میکنم از آن
 جمله هاء پرتقه لکم است در سوره زمر عاصم
 قصر است و فیه مهاناً در سوره فرقان حفص
 اشباع است و در پرتقه اِلَک در دو موضع
 و در توتیه منها در دو موضع از سوره آل عمران
 و یک موضع از سوره شوری و در توتیه ما
 تَوَلَّی و فیلیم جهنم در سوره نساء از عاصم
 خلافت و در پرتقه در سوره نور حفص را
 اسکان فاف است بقصر هاء و در راجه در
 سوره طه و سوره شعراء و در الفیم در سوره
 مد عاصم را اسکان هاء است و در باقی اینها

بر

بشرط حرکت ما قبل و ما بعد عاصم را اشباع
 است **فصل** در بیان خوف مد که عبارت
 از واو ساکن ما قبل مضموم و باء ساکن ما قبل
 مکسور و الف ساکن ما قبل مضبوط مثل التوتیه
 و حروف مد لفظی مثل له و یه که از اشباع
 ضمه و کسره بهم می رسد بدون سبب و حروف لین
 که عبارت از واو ساکن ما قبل مضبوط و باء ساکن
 ما قبل مضبوط چون حو لین حد امدا و شان بد
 سبب یک الف مد است که در اصطلاح قراء مد
 اصلی و فانی و طبعی گویند و اگر سبب بهم رسد
 حد امدا و شان بچهار الف یا پنج الف می رسد
 علی الاختلاف بین القراء و این مد را مد فرعی

گویند و سبب مد برد و نفع است لفظی و معنوی
 اما معنوی از برای فاصران مد مفصل است
 چون ابن کثیر و غیره که بجهت تعظیم در کلمه توحید
 و بجهت نفی در کلمه لا ریب و لا یحرم و امثال
 انها مد دهند اما سبب لفظی نیز برد و نفع
 است یا همزه است یا سکون اما همزه نیز برد و
 نفع است یا مقدم بر حروف مد است یا مؤخر
 آنچه مقدم است بر حروف مد چون آمن و
اوقی و ایمانا و اینها سوای نافع بر وایند و
 کسی را مد نیست و آنچه مؤخر است نیز برد و نفع
 است یا متصل است یا منفصل آنچه متصل است
 چون سَاءَ وَسُوْءٌ وَسِیْءٌ در این امثله هم قراءه را

بر

۱۵
 مد تمام است یا بن سبب این مد را مد واجب
 متصل گویند که کسی زن آن نکرده و آنچه منفصل
 است یعنی حرف مد در آخر کلمه اول و سبب مد
 در اول کلمه ثانی است مثل اِلَى اَنْفُسِهِمْ وَ هُوَ
اَنْفُسُكُمْ وَ فِی اَنْفُسِهِمْ و در حرف مد لفظی چون
یَهْ اَنْ وَ لَهْ اِلَّا و در این پنج مثال ابن کثیر و بعضی را
 مد نیست چنانچه مذکور شد و یا بن سبب این
 مد را جاپوز سنت گویند که مختلف قبه است
 و در هشت مثال متصل و منفصل و لفظی منفصل
 و لفظی منفصل عامه را چهار الف مد است **اما**
 سکون آن هم برد و نفع است لازمی و عارضی
 و لازمی آنست که بهیچ وجه از حروف منفک

نشود و عارضی انست که گاهی باشد و گاهی
 نه و هر يك از این لازمی بآمد غنند یا مظهر و
 لازم مدغم انست که آن حرف ساکن مشدد
 باشد چون د آیه و لازم مظهر چون الآن
 در این دو قسم هر قراءه را مد نام است اما
 عارض مدغم در قرأت ابو عمرو است و را غا
 کبر مثل قال لهم و سنعول لك و قيل لهم
 که لام آخر کلمه اول را ساکن کرده و در لام اول
 ثانی ارقام کرده مد میدهند و هم چنین است
 سایر اما عارض مظهر در حروف متحرک غیر مشدد
 است که بسبب وقف ساکن کرده مد میدهند
 چون نار و نور و نعيم و مطر السوء و شئ و خوف

و غیر و هرگاه حرف مد که آن شرط و سبب مد
 که از اموحیب خوانند هر دو قوی باشد عاصم را
 چهار الف مد است و بعضی پنج الف مد است
 گفته اند و شرط قوی انست که ماقبل حرف مد
 از جنس مد باشد و موجب قوی انست که
 سبب همزه باشد اعم از متصل و منفصل و سکون
 لازمی اعم از مدغم یا مظهر و سکون عارضی همزه
 و شرط ضعیف انست که ماقبل حرف مد از جنس
 مد باشد و موجب ضعیف سکون عارضی و غیر
 همزه است پس در این امثله در سه مثال اول که
نار و نور و نعيم است بعلت قوت شرط و ضعیف
 موجب و در دو مثال ثانی که مطر السوء و شئ

باشد بعلت ضعف شرط و قوت موجب طول
 اولی بر نوشتن و نوشتن اولی بر قضا است و در
 دو مثال آخر که خوف و خیر باشد بعلت
 ضعف شرط و موجب قضا اولی بر نوشتن و
 نوشتن اولی بر طول است و مدّ ما از طول سه
 الف است که با طبیعی چهار الف بوده باشد
 و از نوشتن دو الف است با ذاتی سه الف
 بوده باشد و از قضا یک الف است که با ذاتی
 دو الف بوده باشد پس مدّ بر سه قسم است
 واجب و لازم و جایز و واجب وقتی است که سبب
 همزه متصل بحرف مدّ باشد و لازمی وقتی است
 که سبب سکون لازمی باشد اعم از مدغم یا مظهر

و جایز وقتی است که سبب همزه متصل با سکون
 غرضی باشد **فصل** در بیان ادغام صغیر و کبیر
 از متغایرین و متجانسین و متماثلین و ادغام لام
 تقریف نزد حروف شمسیّه و اظهار آن نزد حروف
 قرطبه اما ادغام دو لغت داخل کردن چیزی است
 در چیزی چنانچه عرب گوید ادخمت اللجام فی فم
 الفرس ای ادخلت و در اصطلاح فراء داخل
 کردن حروفی است در حروف دیگر و ادغام بر دو
 قسم است ادغام صغیر و کبیر و کبیرانست که مدغم
 و مدغم فیه هر دو متحرک باشند که مدغم را سنا
 کرده در مدغم فیه درج کنند و عاصم را در همه
 قرآن در پنج کلمه ادغام کبیر میباشد من حی دو

سورة انفال بروایت حفص واثما جوتی در
 سورة انعام ولاثما متا در سورة يوسف ادغام
 واثما واخللاسل است واثما در اینجا ضم
 شفتین است تا بصیرت یجد که مدغم مغموم
 است واخللاسل اظهار کردن ثلثین حرکت
 است از مدغم در ضمه و ما مکئی در سورة کهف
 و در سورة زمر و ثامر و قی و ادغام صغیر است
 که مدغم ساکن و مدغم غیر حرف متد باشد و در
 ثانی ادغام کنند و این سه نوع است **اول**
 مثالی است یعنی مدغم و مدغم فیه از چشمت
 خرج و صفات مثل هم باشد چون قَدْ دَخَلُوا
بَغْتَبٍ بَعْضُكُمُ الْآخَرُونَ و عَصَوْا وَكَانُوا

هرگاه اول از حرف مد باشد چون فی یوسف
 وامنوا وعلوا ادغام نمیشود بسبب آنکه یک
 الف مد دادن فاصله میشود میان مدغم و مدغم
 فیه **دویم** متجانسین است یعنی مدغم و مدغم فیه
 از چشمت خرج یکی باشند و از چشمت غیر
 مخالف هم باشند چون مَدَّ تَبَيَّنَ و اذْطَلَمُوا
وَابْجَبَتِ دَعْوَتُكَا و فَالْتَلَمَأْتُهُ و در
بَلَهَتْ ذَلِكَ و اَوَكَبَ معنی ادغام خلافت
 و مشهور ادغام است و در اَحَطْتَ قَرْمَلِكُ و
بَسَطْتَ بجوی ادغام کنند که صفت انطباق باقی
 میباشد **سیم** متضارین است یعنی از چشمت
 خرج و صفات نزدیک بهم باشند و از این قسم

غاصم را ادغام فاف تخلفکم است بکاف
 بابقای استعلائی فاف و بی بقای آن وثانی
 افوی است و هم چنین است لام قل و هل
 و بل در نزد راء مثل قل ربی و بل و تکم و هل
 و تکم و پروایت حفص اظهار سکنت است
 لام یل ران در سوره نطفیف و نون من ران
 در سوره قبه و بهمین روایت نون پسر و نون
 لفظی ن و الفلم در نزد و اظهار سکنت است
 و پروایت بکر ادغام است و ذال مشقات از
 باب اخذ و اخفاست در مانند اخذت و
 اخذتم و دیگر لام تعریف در نزد حروف شمسیه
 و ادغام لام تعریف در نزد حروف شمسیه ادغام

بود

میشود و آن حروف چهارده اند **ت ث ذ ز**
س ش ص ض ط ظ ل ن مثل الشراب الثواب
 الدواب الذباب الوباب الزبیه السئوال
 الشراب الصلاح الضلال الطلاق الظالم اللیل
 النهار و در حروف قریبه اظهار میشوند و آن نیز
 چهارده اند و وجه تشبیه اینها بشمسی و قمری
 از جهت این میتوان شد که چون حرم شمس مرئی
 نمیشود این لام در نزد این حروف گفته نمیشود
 و در لفظ القمر گفته میشود و ادغامات دیگر هست
 در فرائت فراء چون این رساله و فرائت غاصم
 بود متوجه ذکر آنها نشدیم **فصل** در بیان نون
 ساکن و ثنوین در نزد حروف هجا و در آن چهار

حکم است **اول** در نزد حروف حلقی اظهار است
 و آن شش است که در سابق ذکر شد مثل مِثْ
اُمِّه و اَنها و جوف ها و اَنعَمَ و اَجْرُ
عَظِيمٍ و مِنْ حَبِيمٍ و مِنْ عَلٍ و وَرَبِّ عَفْوٍ
 و مِنْ حَبِيرٍ و عَلِيمٍ حَبِيرٍ **دوم** در مخرج ادغی
 میشود و در نزد لری غنه و در مخرج باغنه
 مثال اینها در بلاغته من لبی لم یفتر طعمه
 و مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ و در باغنه من بانیه عذاب
 بخوبی من ماء معین من ولی و لا من نور تهک
 و نون مشدد نیز همین حکم دارد ولیکن نون
 ساکن در نزد چها کلمه از حروف مخرج اظهار
 میشود چون قَوَانٍ و صِنَانٍ و بَنَانٍ و بَنَانٍ **سبب**

لی

یکی آنکه مشبیه بمضاعف نشود و دیگر آنکه
 چون مدغم و مدغم فیه در یک کلمه پی در پی
 واقع میشود و این دو کلام عرب ثقیل است
سبب در نزد باء قلب بهم میشود چون مِنْ بَعْدٍ
 و عَلِيمٍ بِمَا چنانچه در سابق ذکر شد و قلب در
 اصطلاح قراء بدل کردن حروفی است بحرف دیگر
 و اخفاء بهم منقلب و این اتفاق قراء است
چهارم در نزد باقی حروف پانزده گانه اخفاء
 چون اَنْتَ و مِنْ ذَکُو رَیْدُونَ الی اخوه و ملک
 اظهار و ادغام و قلب و اخفات آنست که نون
 ساکن و نونین بسبب بعد مخارج در نزد حروف
 حلقی اظهار میشود و بسبب مواخات در نزد



و بعد از ساکن ماقبل مفتوح چون سَدَدٌ وَ قَدَرٌ
و بعد از ساکن ماقبل مضموم چون تَوَرٌّ وَ بَعْدُ
کسر که ماقبل و مابعد او حرف استعلا باشد
چون فِرْطَاسٍ و بعد از کسر که مابعد او حرف
استعلا باشد چون اِرْصَادٌ وَ لِبَا لِرْمَادٍ وَ فِرْقَةٌ
و بعد از کسر عارضی چون اِرْجِعْ و بعد از کسر
منفصل مثل الَّذِي ارْتَضَى وَاَمَّ از نا بجا و اما
توفیق در مکسور باشد چون رَعَاءٌ و ساکن
ما قبل مکسور چون اَمْرَتٌ و مفعول ماقبل مکسور
که در حال وقف ساکن گردد چون كَيْفٌ و بعد از
ساکن ماقبل مکسور چون السَّحَرُ و بعد از یاء ساکن
چون خَيْرٌ وَ خَيْرٌ وَ خَيْرٌ وَ خَيْرٌ و در فرق و مضموم

ما قبل می شود و بجهت فرب و اتحاد در مشدود
بر ملون ادغام می شود و در بقی و یکو چون نه
انفرد و بعد دارند که اظهار شوند و نه انشد
فرب دارند که ادغام شوند پس بعلت این
اختلاف می شوند **فصل** در بیان تفخیم و ترفیق
و اء است بدانکه اصل در اء تفخیم است و ترفیق
بودن آن فرع است و اسباب هر یک بدین
گونه است اما سبب تفخیم فحه است مثل رَسُولٌ
و ضمه مثل رُسُلٌ و ساکن ماقبل مفتوح مثل
اَوْسَلٌ و ساکن ماقبل مضموم مثل اَوْسِلَ
و مفعول که در حالت وقف ساکن گردد و بعد از
فحه چون وَالْعَمْرُ و بعد از ضمه چون ذِي ظَفَرٍ



وَعَيْنُ الْفِطْرِ دَوَّجَهُ بَابُ اسْتِاقَاةٍ فَرْقِ
 اُولَى نَحْنَمِ اسْتِ بَحْجَهْ اَنَكِهْ رَاءِ بَدَايَةِ نَحْنَمِ دَارِ
 وَبَسْبِ دِيكَرِ حُرُوفِ اسْتِعْلَاةٍ دَوَّجَهُ اَوْسْتِ
 اَتَا سَبَبِ تَرْفِيقِ دَرِ بَيَانِ دَوَّكْسَرِ بُوْدَنَسْتِ
 وَدَرِ مَصْرُفِ نَحْنَمِ اُولَى اسْتِ نَظَرِ بَا صِلِ وَعَمَلِ
 بُوَصِلِ وَتَرْفِيقِ اَوْ بَكْسَرِ مَا قَبْلِ اَوْسْتِ وَدَرِ
عَيْنِ الْفِطْرِ تَرْفِيقِ اُولَى اسْتِ نَظَرِ بَكْسَرِ مَا قَبْلِ
 وَنَظَرِ بَيَالِ وَصِلِ وَبَسْبِ نَحْنَمِ اَيْنِ دَرِ اَصْلِ نَحْنَمِ
 دَا شَبْنِ رَاءِ اسْتِ وَدَايِ كِهْ بَعْلَتِ نَسْتِدِي
 خَوَانْدَهْ نَابِعِ حُرُوكِ مَكْنُونِي اسْتِ چُونِ الرَّجَالِ
وَالْوَسْوَلِ بِفَرْقِ فَصْلِ دَرِ بَيَانِ وَقْفِ اسْتِ
 وَوَقْفِ دَوَّلَغْتِ بُوْدِنِ وَدَرْ نَكِ كَرِنِ اسْتِ

وَدَوَّجِ اسْطِلَاحِ قِرَاءِ بُوْدِنِ صَوْتِ وَنَفْسِ اَيْنِ
 اسْتِ دَوَّجِ حُرُوكِ بَعْلَتِ نَادِي نَفْسِ چُو كِهْ
 مَعْلَقِ اسْتِ فَاوِي رَا اَلَاوْتِ كَرِنِ بَكْسَوْدِ
 نَامِ فَرَا نِ بَا فَصْلِ نَامِ وَبَعْضِ اَيَاتِ تَوَلَايِ رَا
 بِيَكِ نَفْسِ بَيْنِ نَا چَا رَا اسْتِ اَزْ وَقْفِ كَرِنِ دَرِ
 جَانِي كِهْ اَعْجَازِ وَمَعَانِي كَلَامِ اَزْ خَلَلِ مَحْفُوظِ
 مَشْنُونِدِهْ اَزْ اَنِ مَحْفُوظِ كَرْدِ وَ اَيْنِ چَهَا دَهْمِ اسْتِ
 نَامِ وَكَافِي وَحَسَنِ وَفَيْحِ اَتَا نَامِ دَرِ جَانِي اسْتِ
 كِهْ كَلَامِ لَفْظًا وَمَعْنَى مَحْنَجِ بَا بَعْدِ خُوْدِ نَبَا شَدِ
 وَ اَيْنِ دَرِ سَرِ اَيَاتِ وَغَيْرِ نَبَزِ مِلْشُوْدِ چُونِ مَالِكِ
بُوْمِ الدِّينِ وَابْدَا اَزْ اَيَاتِ وَوَقْفِ بَرَايِ جَانِي
وَابْدَا اَزْ كَانِ الشَّيْطَانِ وَكَافِي اسْتِ بِحَسْبِ لَفْظِ

تمام باشد و لکن بحسب معنی احتیاج بایست
 داشته باشد و این در سرایات و غیره پیش
 چون وقف بود قنایم بُفَقُونَ و ابتدا از
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و برین مَبْلُوك و ابتدا از
بِالْآخِرَةِ و هم چنین جاها وقف پسندید
 است حسن است که کلام بحسب معنی تمام
 باشد و لیکن بحسب لفظ نام تمام باشد چون
 وقف بر الحمد لله و ابتدا از رَبِّ الْعَالَمِينَ که
 وقف در او حسن است اما ابتدا کردن بایست
 او حسن نیست و قبیح است که کلام لفظاً و
 معنی تمام نباشد چون وقف بر الحمد و ابتدا از
 لله که جایز نیست مگر بجهت نارسائی نفس و

اضطرار

اضطرار و تفسیر معانی و شان فرائض که بعد از
 رفع احتیاج عود بموقوف علیه نماید و اگر کلام
 لفظاً و معنی تمام نباشد لکن سرایه باشد
 عود در اینجا ضرر و نیست بنا بر حدیث ام سلمه
 رضی الله عنها گفت که جناب رسالت مآب
 صلی الله علیه و آله از ابتدای قرآن شروع بنما
 قرآن فرمود و در سرایه وقف میکرد و ابتدا
 از اقول صریح میفرمودند مثل رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وقف میفرمودند و ابتدا از الرَّحْمَنِ و هم چنین
 در وجه وقف میکردند تا آخر قرآن و وقف
 واجب و حرام در قرآن نیست لیکن در بعضی
 از مواضع کلام الله مجید انجنان واقع شده

که اگر وقف نکرده متصل بخواند احتمال کفر بر او
 مثل در اصحاب القاد وقف نکرده الذین
يُحْمِلُونَ الْعَرْشَ بگوید با آنکه وقف کند در
 مثل لا اله بدون ذکر الا الله که محض کفر است
 و هم چنین در والله بدون ذکر الغوث ^{مستحق} الغوث
والغوث الطالبين و هم چنین در ان الله فَقَيَّرَ
 بدون ذکر قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا و دانستن اینها
 چون در فردی از افراد قرآن خوان میسر آمد
 کاملان اهل ان شیخ محمد ابن جعفر طبرستانی و
 و غیره از مشواری منوجه تمام قرآن شده نظر
 بالفاظ و اعجاز معلنی آن نموده و در عزهای ^{مستند}
 وضع

۲۴
 وضع نموده اند بمناسبت هر مقام رسم نموده اند
 که فاری عمل با آنها نموده و در وقف از دلالت حفظ
 از انجمله و عزهای بجاوندی شش است **م ط**
ج ر ص لا پس هم علامت وقف لازم است
 وان در جایی است که اگر وقف نکند توهم کفر
 میرود **ط** علامت مطلق است وان در جایی است
 که کلام بحسب لفظ تمام باشد و بحسب معنی تمام
 باشد **ج** علامت وقف جایز است و جایز آن
 باشد که طرف وقف و وصل مساوی باشد
 چون وَمَا أَرْزَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ که واو انضای وصل
 و تقدم مفعول بر فعل انضای وقف یعنی
يُوقِنُونَ وَيَا آخِرَةَ ^{مستند} علامت وقف مجوز در جای

که کلام معنی نام و بحسب لفظ نام نام باشد **ص**
 علامت وقف و خص در جایی است که کلام
 بجهت نارسائی نفس در اینجا وقف مینمایند و عود
 ضرورت نباشد علامت **لا** لا نَقَفَ باعتبار آنکه کلام
 در اینجا لفظاً و معنی نام نام است و هرگاه کسی
 در اینجا باضطرار وقف کند لازم است که عود
 نماید و متاخرین در خرفای چند علاوه کردن مثل
قفصل علی من فقه فی ملاک من صلیب قفدر حکم ط
صل در حکم لاصلی علامت اولی بوجهل است
من علامت سکوت است و سکوت عبارت از وقتی
 است که صوت بریده شود یا منقطع نفس شروع بقرآ
 نماید **فقه** برعکس علامت اینست که صوت و نفس

هر دو بریده میشوند و لیکن برودی شروع در
 قرائت نماید **ق** علامت اینکه گفته اند در اینجا
 وقف توان کرد **فلا** علامت اینکه وقف نباید
 کرد **ک** علامت آنکه یعنی آنچه ماقبل او است
 همان حکم دارد **من و صلیب** در سه وقف معافه
 است و علامت معافه است و علامت معافه
 سه نقطه سرخ است **ص** در جایی است که
 وصل قبل اولی است **صلیب** در جایی است
 که وقف قبل اولی است و بهتر است **جه** در
 جایی است که مختلف باشد که قاری در هر جایی
 که خواهد وقف کند و در خرفای دیگر بجهت اینهای
 اختلافی و خمسها و عشرها وضع کرده اند چون

ششم وقف بابت است در کلمه زکوة و صلوة
و جوده و رحمة تا ابدل بها کرده صلوة و وقف کنند
و هرگاه مطلق نوشته شده مثل ناء رحمت و وقف
برسم است **هفتم** وقف بر اشام است و اشام
در وقتی است که موقوف علیه مضموم یا مرفوع
باشد مثل نستعین و رجم و مراد از اشام ضم
شفیعین است تا بصیر بفهمد و معلوم شود اینکه
موقوف علیه مضموم است و اشام در لغت برین
است و در اصطلاح قراء بچهار وجه است **اول**
اشاره بعضی چنانچه ذکر شد **دویم** خلط حروف در
حرف در قرائت حمز صا صراط و زاء را مخلوط
به هم کرده بخوانند چنانکه در فرج حروفات ذکر شد

سبتم خلط حرکت در حرکت مانند فیل که بعضی از
قراء خلط کرده ثانی را بضمه کنند **چهارم** اختلا
است و اختلاس باقی گذاشتن دو ثلث حرکت
و انداختن یک ثلث و این در هر کلمه میباشد
در وسط کلمه میباشد مثل فنیما کسر عین را
با اختلاس بخوانند **ششم** وقف بروم است در
موقوف علیه که مکسور باشد یا مجرور یا مضموم
چون الطیون و کاد و روم عبارت از باقی گذاشتن
ثلث حرکت است در موقوف علیه و انداختن دو
ثلث آن و شنیدن آن کسی را مبسر است که قریب
بفاری باشد **هفتم** وقف یا سکان و اسکنان خواندن
تمام حرکت است و این مشترک است در فتح و کسر

وضمه وحرکاه موقوف علیہ مضموم باشند در آن
 هفت وجه جایز است **اول** طول **دویم** قوت **سیم**
 قصر یا سکان **چهارم** طول **پنجم** قوت **ششم** قصر
 یا شام **هفتم** قصر **روم** چرا که روم حکم وصال دارد
 و در بحر و رجهار وجه است **اول** طول **دویم** قوت
سیم قصر یا سکان **چهارم** قصر یا روم و در مضوع
 سه وجه جایز است **اول** طول **دویم** قوت **سیم**
 قصر یا سکان و اشام و رضمه و کسره غرضی اعتباری
 ندارد مثل فَمَتُوا الْمَوْتَ وَلِیْنِ الْمَلِکِ بِحِجَةِ النَّفَاءِ
 ساکنین و مثال اول و او را از جنس خود ضمیه
 دارد اند و در ثانی الساکن اذا حَرَّكَ حَرْکَ بِالْکَسْرِ
 وصال اکثر داده اند و در موقوف علیہ هاء مضموم

بر سه نوع فایزند و از سه صورت زیاده نیست
 فاضل منحرک چون له و امره و یبه و فاضل حروف
 چون اخاه و فیه و عقله و فاضل حروف لینی چون
 علیه و القوه و فاضل معیج و ساکن چون منه فولی
 فایزند که مطلقا جایز است قول سیم بیاوند کرد
 له و منه و اخاه روم و اشام است **غایب** در
 توجیع قرائت غایب است بدانکه او قرآن را فو
 گرفته از عبدالرحمن سلی فاتی بنیم و او فرائد گرفته
 از ابن مسعود و او از عثمان بن عفان و او از غایم
 ابن ابی اسلمی علیه و آل و نسب غایم بر این وجه
 غایم بن بهدل بن ابی الجود الکوفی الاسدی
 غایم اسم او است و بهذل اسم مادر او است و چون

مادر او از اکابر قریش عرب او را با اسم مادر ^{بنام}
 و ابی الجعد اسم پدر او است و بعضی گفته اند که اسم
 عاصم عبد بود و او پیشوای اهل کوفه و فرات را
 بعد از عبد الرحمن جمع کرده بود میان فصاحت
 عثر بر و تجدد و او از حنین داشت و از تابعین
 وفاتش در کوفه بود در آخر سنه دو و هفتاد و
 داشت یکی شیعہ ابن عباس بن السالم المکنی
 بابکر و بعضی گفته اند اسمش احمد است و غیر
 این نیز گفته اند ولیکن اول اصح است و از قبیلہ
 بنی اسد است و لادش در کوفه است سنه
 خمس و شصتین من الهجرة النبویه و اختلافاتی که
 در اکثر قرآن نوشته اند بر عرض از او است و فائز

در جادی

۲۹
 در جادی الاول سنه واقع شد و او قرآن را
 فرا گرفته بود از عاصم و از عاصم بی واسطه و در
 نحو و علم حدیث کامل بود و صاحب فن بود اما
 راوی حفص بن سلیمان بن مغیره کوفی و کنیش
 ابو عمر و بود با ابو داود از قبیلہ بنی اسد است
 و عاصم او را بزرگ کرده بود و عربی وی بود و لادش
سنه من الهجرة ابن مناوی گفت که بروایت صحیح
 از فرات عاصم روایت حفص است و مردم او را
 در حفظ و ضبط فرات فوق سبعة بود و فائز
 در کوفه کرده و بهتر است که در اول اختلافات
 بین الروایات فرات بکر کرده بعدا عاده نموده
 فرات حفص نماید که خاطر جمعی حاصل بفرات

عام بهر ساند و تکبیر در آخر قرآن از عام روا
نشده و شهرتست از برای او که راوی این کثیر
است و از مکّه یافته و بعضی از قراء از اول
قرآن تا آخر در آخر سوره تکبیر گفته اند و
اما مشهور از آخر سوره بنا که والضحی تا آخر
الناس در پانزده سوره که تهلل علا و بهر تکبیر
کرده اند و آن پانزده سوره اینست زلزله و
القارعه والعصر وبل لکل و فیل و فریق و ماعون
و کوثر و لیل و فلق و ناس و بعضی محمد را اضافه
نموده اند باین بخواد نمایند الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر و رموز قراء و رموز مفردات قراء سبعه
و چهارده راوی بنظم در آورده اند و آن اینست

کوترا

کوترا هست و غبت ای دانا شاه
که بنانی علامت قراء
قاری و هر دو را و پیش مرقوم
بیک بیست کرده ام منظوم
قاری از مصرع نخست نکو
را و پانزده از مصرع دیگر
میکنند نافع از الف تقدیم
باز قانون و رش فار و جیم
دال باشد نشان این کثیر
و زبیری و از فیل کبیر
هست ابو عمرو علامت جاه
طاز و وری بود رسولی با



زبان عامر نشان کاف کی پی
 لام هشام ابن ذکوان میم
 رقم زعاصم افتاده است
 حفص داعین و بکروا ضاد
 حمزه نا ازرقوم فا افتاد
 ضاد برحلف و فاف برخط
 رقم حمز و اکسائی و است
 لبس راسین و رعرز و ری
 و ابیغفوب و اوردازی این
 روح شین و رویش و اردین
 خلف و و او پانش و او نو پس
 ان پک اسحق و ان در کرد پس

من



